روایتی متفاوت از کودکان کار

آنها عاشق پزشکی هستند

مریم طالشی
روزنامه نگار

چقدر خوشحالید؟ منظورم این است که در زندگی تا چه حد احساس شادمانی دارید؟ می‌دانم این سؤال خیلی کلی است. اما لطفاً چند ثانیه به آن فکر کنید. اصلاً خوشحالی شما چطور تعریف می‌شود؟ با خرید خانه خوب یا ماشین لوکس؟ طی کردن مدارج علمی یا مهارت در کسب و کار؟ شاید هم یک ازدواج موفق و داشتن بچه‌های زیبا یا سفرهای جذاب به بهترین نقاط دنیا؟ کدام یک شما را از ته دل خوشحال می‌کند؟ قطعاً هرکدام از این گزینه‌ها می‌تواند دلیل خوبی برای شادی باشد اما آیا تضمین‌کننده آن هم هست؟! چند نفر را سراغ دارید که باوجود به دست آوردن تمام اینها خوشحال نیستند و حتی فراتر از آن، احساس افسردگی می‌کنند. اشتباه نکنید، گزارش ما درباره افسردگی نیست. درباره شادمانی اما هست؛ شادمانی بی‌پایانی که سندش شش دانگ می‌خورد به آسمان. می‌پرسید چطور؟! این سه روایت را بخوانید. آنها را در خانه‌ای حوالی میدان خراسان ملاقات می‌کنم؛ همانجایی که سال‌هاست محل ملاقات ماهانه بچه‌ها و اعضای خیریه است.

■ دختری که زندگی‌اش دونیم شد

نسرین روزهای گذشته را خوب به یاد دارد؛ تمام روزهای زندگی‌اش را که در ۱۵سالگی به دونیم شد. نیم اول دردناک و زجرآور و نیم دوم...

مادر مرده بود و او، دخترک ۱۲ ساله باید تمام بار خانه را به دوش می‌کشید. پدر هر وقت حالش بهتر بود، هر وقت خماری امانش را آنقدر نبریده بود که بدن نحیف دختر را زیر مشت و لگد بگیرد، دستی می‌کشید روی سر دختر کوچک و می‌گفت: «تو هم امروز و فردا می‌روی خانه شوهر. من می‌مانم و خودم.»

نسرین کوچک تصوری از خانه شوهر نداشت. لابد مثل خانه پدر بود، حالا کمی بهتر یا بدتر. خانه پدر را که دوست نداشت اما باز امیدوار بود روزی اوضاع عوض شود. دانشگاه برود و کار کند و پدر را هم ترک دهد. به‌نظرش اما شوهر کردن پایان رؤیاها بود. بابا می‌گفت شوهر که کردی، اختیارت دست خودشه؛ گذاشت، بخوان و نگذاشت، دیگر صاحب اختیار است.

نسرین تا ۱۵ سالگی تاب آورد. روزهایی بود که در خانه هیچ چیز برای خوردن پیدا نمی‌شد. دختر شکر را در آب جوش حل می‌کرد و نان را در آن ترید می‌کرد و می‌خورد. به همین خاطر هم بود که سوءتغذیه شدید گرفت و چند سال بعد مفصل پایش از بین رفت و تیغ جراحی تنها درمانش شد.

۱۵ ساله که شد، پدر گفت دیگر باید شوهر کنی، خواستگار هم داری. منظورش از خواستگار البته مردی جاافتاده بود که بیشتر نسرین را معامله کرده بود تا اینکه خواسته باشد. پدر مصمم بود دختر را بفروشد. دیگر اجازه نداد مدرسه برود.

یک روز عصر پدر از خانه بیرون رفت تا قرار و مدارها را بگذارد. خانه‌شان تلفن نداشت و پدر نسرین به بقالی توی کوچه‌شان رفت تا از آنجا به مرد تلفن کند. مرد بقال که همسایه‌شان بود، از گفت‌وگوهای او فهمید چه اتفاقی قرار است بیفتد. بعد از رفتن پدر نسرین، به کسی که می‌دانست کار خیر می‌کند تلفن کرد و ماجرا را گفت. همسایه سبب خیر شد و فرشته منجی نسرین از راه رسید. قرار و مدار تازه‌ای با پدر بسته شد. پول را به پدر دادند و در ازای آن قول گرفتند که دختر درسش را بخواند. گفتند هم هزینه تحصیلش را می‌دهند و هم خرج زندگی را. تنها شرطشان همین است، نسرین درس بخواند و آنها به روند تحصیل او نظارت کامل داشته باشند. نسرین درسش را ادامه داد. استعداد زیادی داشت. همان سال اول که کنکور داد پزشکی قبول شد. نسرین حالا پزشک است و دارد طرحش را می‌گذراند.

■ از ترک تحصیل تا رتبه برتر دانشگاه

مهدی چیزی از پدر به یاد ندارد. آنچه هست، تصویری است گنگ و مبهم از حضور سایه‌وارش که نبودش نه چیزی از زندگی‌شان کم کرد و نه افزود. پدر روزی رفت و دیگر نیامد. شاید از خماری مُرد و شاید نه. این را هرگز نفهمیدند چون هیچ وقت خبری از او نشد. مهدی ماند و برادر بزرگ و مادرش. برادر از چندی قبل راهی خیابان شده بود اما دستمزد کار او کفاف زندگی را نمی‌داد، این بود که مادر تصمیم گرفت مهدی ۱۱ ساله را هم سر کار بفرستند. دلش نمی‌خواست بچه از درس خواندن بماند اما چاره‌ای نبود. خودش هم کار می‌کرد اما بیماری اجازه نمی‌داد ساعات زیادی از روز را مشغول کار باشد.

روزی که مادر به مدرسه رفت تا پرونده مهدی کوچک را بگیرد، مدیر شک کرد. حس کرد اینکه قرار است بچه را در مدرسه دیگری ثبت‌نام کنند، دروغی مصلحتی است. چشم‌های مادر که هنگام حرف زدن به زمین دوخته شده بود و پسر کوچک که با حسرت از پشت شیشه دفتر مدرسه به بچه‌های توی حیاط زل زده بود، می‌گفتند قضیه چیز دیگری است. کمی پرس و جو در محل زندگی خانواده کافی بود تا واقعیت را روشن کند. آقای مدیر فهمید قرار نیست مهدی به هیچ مدرسه دیگری برود. او یکراست سر چهارراه می‌رفت. مهدی و خانواده‌اش را به خیریه معرفی کرد. قرار شد دستمزد هر روز بچه را محاسبه کنند و به مادر مهدی بدهند تا پسر درس بخواند. هزینه تحصیل را هم پرداخت می‌کردند. برادر مهدی هم به همین شکل از سر چهارراه به مدرسه بازگشت. در واقع مؤسسه خیریه، صاحبکار جدید آنها شد و تنها کاری که باید در ازای دریافت دستمزد انجام می‌دادند، درس خواندن بود. مهدی امسال در مقطع کارشناسی از دانشگاه صنعتی شریف فارغ‌التحصیل شده و برادرش هم چند سال پیش درسش را تمام کرد و مشغول کار است.

■ آنها عاشق پزشکی هستند

روزی که حامد را دیدم اصلاً یادم نمی‌رود. با مادرش آمده بود مؤسسه تا پرونده تشکیل دهند. پسر کوچک لاغر اندام که تمام مدتی که روبه‌رویم نشسته بود، دست راستش روی زانویش بود. وقتی می‌خواستند بروند، آرام از مادرش پرسیدم: «پای حامد درد می‌کند که تمام مدت دستش را روی زانو گذاشته بود؟» مادر جواب داد: «نه. شلوارش پاره است، خجالت می‌کشد.» حامد پدر نداشت. یک برادر داشت و یک خواهر. برادر کودک کار بود، کودکی که دیگر هرگز به مدرسه بازنگشت. حامد اما نجات پیدا کرد. درس خواند. شاگرد زرنگ مدرسه بود و می‌گفتند قطعاً رتبه یک رقمی کنکور را می‌آورد.

دو هفته مانده به کنکور اما اتفاق بدی افتاد. خواهر حامد جلوی چشمش تصادف کرد و مُرد. شوک و اندوه تمام وجود پسر را پر کرده بود. گفت امکان ندارد بتوانم کنکور بدهم. همه متأسف بودند. حیف از استعدادش. بالاخره اما راضی‌اش کردند سر جلسه برود. رفت و قبول شد؛ پزشکی. عاشق رشته‌اش است. اصلاً نمی‌دانم چه سری است که بیشتر این بچه‌ها دلشان می‌خواهد پزشکی بخوانند، شاید آنقدر که دور و برشان درد دیده‌اند؛ مثل زهره که پدرش شیشه‌ای بود و آنقدر توی سر مادرش مشت کوبیده بود که مادر تا سال‌ها بعد مرگ پدر هم تشنج می‌کرد و خیلی وقت‌ها هم که عصبی می‌شد گلوی دختر را آنقدر فشار می‌داد که نفسش بند می‌آمد. زهره هم دانشجوی سال آخر پزشکی است. نوید هم یکی دیگر از بچه‌هاست. سال اول رتبه ۲ هزار آورد و یک سال منتظر ماند چون می‌خواست حتماً پزشکی قبول شود.

بچه‌های موعود مایه دلخوشی و شادمانی بانیان مؤسسه و خیران هستند. «اینکه ببینی سرنوشت کودکی را این‌طور می‌شود تغییر داد، حالت را آنقدر خوش می‌کند که با هیچ چیز دیگر قابل مقایسه نیست.» این را اعظم حاج یوسفی، مدیر مؤسسه خیریه موعود ایرانیان می‌گوید: «کار خیر نباید در حد صدقه دادن خلاصه شود. در واقع ما نمی‌خواهیم گدایی سازمان یافته راه بیندازیم و بگوییم پولی را از خیران می‌گیریم و بین فقرا تقسیم می‌کنیم. اگر ما بتوانیم شرایط زندگی حتی یک نفر را تغییر دهیم، کاربزرگی کرده‌ایم. ماکارمان فراهم کردن شرایط تحصیل کودکان کار و کودکان در معرض ترک تحصیل است. می‌گوییم ما به شما مزد می‌دهیم و در ازای آن فقط از شما می‌خواهیم درس بخوانید. مسئولیت اجتماعی ما فقط این نیست که پولی بدهیم و به باقی ماجرا کاری نداشته باشیم. هم برنحوه تحصیل بچه‌ها و هم بعد آن نظارت داریم و کمکشان می‌کنیم. من از صاحبان شرکت‌های بزرگ می‌خواهم این بچه‌ها را بعد فارغ‌التحصیلی به‌عنوان کارآموز به کار گیرند تا برای بچه‌ها رزومه شود و بتوانند کار پیدا کنند. نگاه ما به خیریه، نگاهی مدرن است، چون اعتقاد داریم خیریه‌ها باید علمی کار کنند و از حالت سنتی خارج شوند. اگر کسی می‌خواهد کار خیر کند و راهش را نمی‌داند، به خیریه‌های مطمئن اعتماد کند.»

شما را چه چیزی خوشحال می‌کند؟ خرید یک خانه خوب یا ماشین لوکس یا سفر به دور دنیا یا کسب مدارج علمی یا موفقیت در کسب و کار؟ چند نفر را می‌شناسید که باوجود داشتن تمام اینها خوشحال نیستند؟

عکس‌ها: ایران

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری در خانه‌های سفید قرار دهید که هر رقم در سطرها، ستون‌ها و مربع‌های کوچک ۳ در ۳ یکبار دیده شود

۲۸۴۸

آسان

۱				۵	۷			۹
					۹	۷	۴	
۳						۵		
۲	۱		۳	۸	۴	۶		
		۴	۶	۹	۱		۸	۷
		۲						۴
	۶	۳	۴					
۴			۷	۶				۲

متوسط

۵			۷	۹				
۷			۱		۵			
	۸				۶		۵	۴
		۲	۶					۳
				۱				
۸					۲	۴		
۱	۶		۵				۹	
			۸		۱			۵
				۲	۹			۶

سخت

			۵				۱	
۸		۶	۹			۷		
	۹	۱	۲			۶		
	۶							
۷				۱				۸
							۳	
		۲			۷	۸	۵	
		۸			۹	۳		۶
	۴				۳			

یک جدول با دو شرح

جدول روزنامه *ایران* دارای دو «شرح عادی و ویژه» است. در صورت تمایل به حل دو شرح ابتدا یکی از شرح‌ها را با مداد حل کرده و سپس با پاک کردن جواب شرح اول، به حل شرح دوم بپردازید.

۶۸۰۲

جدول عادی

افقی:
۱- چاشنی مسابقات ورزشی- از مظاهر طبیعی و زیبای شهر قم در دل کویر
۲- پرورش جانور اهلی- نظریه انتقال روح
۳- عنصر نمکی- سیخونک- جانشینی- من و جنابعالی
۴- حرف جمع فارسی- آواره- زوبین- امر ساییدن
۵- شهر موسیقی- پارلمان روسیه- پشت سر هم
۶- مساوی- برادری- شرکت صنایع سنگین سوئدی
۷- برکت برنج- هنگام، گاه- ارمغان ساوه- رود مرزی
۸- یقه چاک دادن از فرط اندوه
۹- پیوند- جایگاه زور!- وحشت- نفس غنیمتی
۱۰- درس موضوعی- باز هم وحشت!- سفید روشن
۱۱- نمای عمارت- سند- چنین نامی هرگز فراموش نمی‌شود
۱۲- درس زورکی!- میزان عمر- کجرو، منحرف- بر ساحل بجویید
۱۳- صمغ معطر- نرده چوبی- صدای دریدن پارچه- رمق
۱۴- ترعه- فنچ خانگی
۱۵- یکی از خوراک‌های ایرانی- شکاک افراطی

جدول ویژه

افقی:
۱- همسر اسکندر مقدونی- نژاد شناسی
۲- پرستو- استاد ایرانی مینیاتور
۳- پهلوان- پیچیدن- بخش عمده شن و ماسه را تشکیل می‌دهد- نت سوم
۴- زمین و خشکی- خودروسنگین وزن- ضربه سر فوتبالیست- دوستان خاموش
۵- شهری در مجارستان- سنجش- جریب
۶- علف خشک- نقاش اسپانیایی قرن ۱۹- رسم مغولی
۷- جنگل درخت- کابوی خوش شانس- بوی خوش- رد کردن
۸- اثری تاریخی در شهر شیراز
۹- بخشیدن- نام چند نفر از شاهان فرانسه- پاکیزه- آوای درشت
۱۰- حصار- ساز سیمی- جرقه
۱۱- شیطان- آغازگر فلسفه- گردنه‌ای در همدان
۱۲- جهش به جلو- یازده- نام مردانه- بالا رفتن آب دریا
۱۳- قورباغه- پارچه روی قابلمه- سرخ کم رنگ- روی لولا می‌چرخد
۱۴- تعریف کردن- روستایی توریستی در ۲۸ کیلومتری شمال غربی شهر اردبیل
۱۵- نظامی درمانی مبتنی بر اصل همانند، همانند را شفا می‌دهد- سازش

عمودی:
۱- تحفه و کادو- بازیگر مرد سریال در حال پخش «سر دلبران»
۲- مورد نیاز فراموشکار- درخت مخروطی همیشه سبز
۳- جام جهان نما- حرف گزینش- معجونی که از برگ گل، گلاب و شکر درست می‌کنند- چه کسی؟
۴- اسم آذری- حشره نیشدار- یازده!- از وسایل بازی کودکان در پارک‌ها
۵- سازمان فضایی- حریف و مدعی- هادی جریان برق
۶- کسادی- ضایع و فاسد- شهری نزدیک دلیجان در استان مرکزی
۷- ویتامین نور خورشید- جایز- حیا- درس خوانده
۸- شهرت و فامیلی
۹- غول یخی- لوله گیاهی- غذای تزریقی- عدد عنقا
۱۰- آفریده شدگان- پدر خلیل‌الله- قایق کوچک
۱۱- چستی و چالاکی- جمع رأس- خرگوش نر یا ماده
۱۲- وجود دارد- مخفف که او- گنج- ضربه سر فوتبالیست
۱۳- همسفر سوزن- کوه استان اردبیل- نشانه فعل استمراری- دشنام
۱۴- عملیات جنگی آزمایشی- لغت‌نامه انگلیسی
۱۵- اثری از آناتول فرانس- روییده برانگشتان

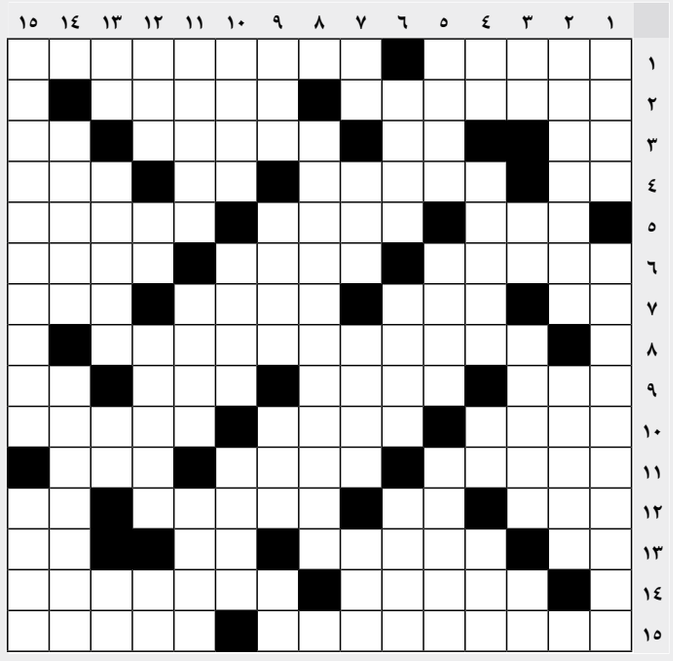

عمودی:
۱- نادختری- تیم فوتبال ایرانی
۲- علف گربه را گویند- نازک
۳- عملی گردید- غذای آبکی- شهرستانی در استان یزد- مضمون
۴- رشته اتصال پارچه ها- درخشش و برق زدگی- تابلویی از لیختنستاین- نوعی پخت برنج
۵- خنک کننده تابستان- سبو- شهرت طلب
۶- دوست- مستعمل و فرسوده- گروهی از افراد که کار مشترکی انجام می‌دهند
۷- آسیب- مسابقات سراسری دوره‌ای- شهر پرجمعیت افغانستان- بانگ
۸- بازیگر سریال آوای باران
۹- رسول خدا- رخسار- آغوز- ویتامین جوانی
۱۰- اول هر چیز- آسوده خاطر- رؤیای تشنه لب
۱۱- انتخاب شده- نقش و نگار دار- نیمه گرم
۱۲- واحد شمارش چهارپا- داغ کردن- شهر نارنجستان قوام- ضد خوب
۱۳- نام آذری- کفش مخصوص ورزش- ضمیر بی‌حضور- برادر آبادانی
۱۴- اندوهگین- از بناهای ساخته شده در دوره سلجوقیان در شهر مراغه
۱۵- فیلمی از محمد آهنگرانی- ابواب

حل جدول عادی شماره ۶۸۰۱

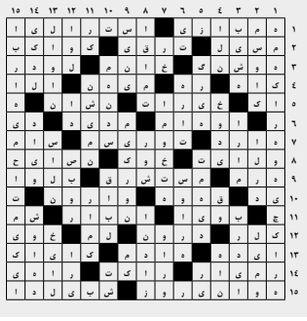
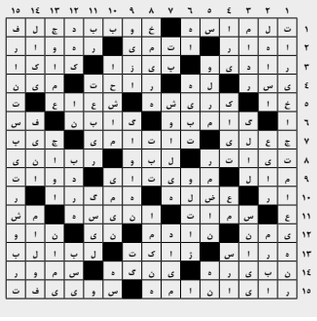
حل جدول ویژه شماره ۶۸۰۱